

دگرگونی فرهنگی و زمینه‌های نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه

محمد حسین پناهی

یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ، دگرگونی مداوم آن جهت ایفای کارکردهایش می‌باشد. چگونگی و میزان تغییرات فرهنگی در جوامع مختلف به عوامل گوناگونی بستگی دارد. در بعضی از آنها، مانند جوامع سنتی، تغییرات فرهنگی تدریجی و کند است و در بعضی مانند جوامع مدرن، تغییرات فرهنگی سریع و وسیع است. البته دگرگونی‌های سریع و وسیع در جوامع امروز خاص نظام‌های فرهنگی نیست بلکه شامل ابعاد دیگر اجتماعی نیز می‌باشد. همان‌که لنسکی می‌نویسد «شگفت‌انگیزترین رویداد دنیای امروز سرعت بی‌سابقه تغییرات است. هیچ‌گاه در زمان‌های گذشته، شرایط زندگی گروه‌های وسیعی از جوامع بشری با چنین سرعتی دستخوش دگرگونی نبوده است» (لنسکی ۱۳۶۹: ۳).

یکی از عوامل مؤثر در دگرگونی‌های فرهنگی پذیرش عناصر فرهنگ‌های بیگانه به وسیله مردم یک جامعه است که از طریق اشاعه و صدور فرهنگی در دسترس آنها قرار می‌گیرد. در این مقاله، پس از مروری بر کارکردهای مهم نظام فرهنگی، برخی از عوامل مؤثر در دگرگونی‌های فرهنگی مورد بررسی قرار می‌گیرد و سپس به بحث در زمینه‌های نفوذ و گرایش مردم به عناصر فرهنگ‌های بیگانه در جریان دگرگونی‌های فرهنگی می‌پردازیم.

در این مقاله آنجا که سخن از نظام فرهنگی و کارکردهای آن می‌رود، از دیدگاه نظم، و آنجا که بحث از روابط بین نظام‌های فرهنگی متفاوت است، از دیدگاه تعارض و تقابل و پیش فرض‌های مربوط به آن به مسئله نگریسته‌ایم. به علاوه، تعریف نویسنده از مفهوم «فرهنگ»، که آن را مبنای مباحث این مقاله قرار داده، چنین است: فرهنگ نظامی است نسبتاً منسجم متشکل از اجزایی غیر مادی شامل ارزش‌ها، هنجارها، نمادها، باورها و اعتقادات، آداب و رسوم، دانش و اطلاعات رایج، و هنرها، و اجزایی مادی شامل کالاهای مصرفی، ابزارها (تکنولوژی)، و میراث‌های فرهنگی نسبتاً مشترک بین اعضای یک گروه، اجتماع، یا جامعه که از طریق یادگیری از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود. با توجه به تعریف فوق از فرهنگ، ابتدا به کارکردهای مهم این پدیده، در جامعه و زندگی انسان‌ها، می‌پردازیم.

۱. کارکردهای نظام فرهنگی

لسلی وایت می‌نویسد: «کارکرد فرهنگ تأمین نیازهای درونی و بیرونی انسان است، تا زندگی را امنیت و تداوم بخشد» (وایت ۱۹۷۳: ۵۸). البته کارکرد فوق‌الذکر را، که بسیار کلی عنوان شده است، می‌توان به چند کارکرد مشخص‌تر، که در زیر توضیح داده‌ایم، تجزیه کرد.

چون یکی از مهمترین نیازهای انسان تأمین نیازهای فیزیولوژیکی او است که از طریق بهره‌برداری از امکانات محیطی امکان‌پذیر است، یکی از مهمترین کارکردهای فرهنگ تأمین نیازهای فیزیولوژیکی انسان از طریق فراهم نمودن امکان بهره‌برداری از محیط طبیعی و اجتماعی او است. به عبارت دیگر «فرهنگ»، به عنوان یک ویژگی، منحصر به فرد انسان است که انسان آن را بین خود و محیطش قرار می‌دهد تا امنیت و بقای خود را تضمین کند» (کارنیرو ۱۹۷۲: ۵۵۱). سازگاری انسان با محیط و تأمین نیازهای معیشتی او بدون دانش و ابزار و مهارت‌ها و سازماندهی لازم امکان‌پذیر

نمی‌باشد، و اینها از اجزای مهم فرهنگ هستند که دستاورد خاص انسانی است. برای بهره‌برداری از محیط، با استفاده از اجزای فرهنگی فوق، انسان‌ها نیاز به ایجاد ارتباط فکری بین خود دارند. این نیاز از طریق اختراع و انباشت و استفاده از نمادها، که یکی از مهمترین اجزای هر فرهنگ است، برآورده می‌شود. چنان‌که پارسونز می‌نویسد «یکی از اساسی‌ترین کارکردهای فرهنگ عامه ایجاد ارتباط جمعی می‌باشد» (پارسونز ۱۹۵۱: ۳۲۷). همچنین، به نظر لسنکی:

نمادها به ما امکان می‌دهند از فرایند تفکر بهره‌برداری کنیم، فرایندی که سایر موجودات بیدان دسترسی ندارند. ما می‌توانیم اطلاعات بیشتری با یکدیگر مبادله کنیم، زیرا نمادها ما را قادر می‌سازند بسیاری از ریزه‌کاری‌ها، گوناگونی‌ها، و جنبه‌های پیچیده تجربیات خود را برای دیگران بیان کنیم. در عمل، ما می‌توانیم اطلاعاتی را که به دست می‌آوریم در راه‌های مختلف مورد استفاده قرار دهیم: آنها را ضبط و ثبت کنیم، متراکم کنیم، انبار کنیم، ترکیب کنیم، یا به کار بیندیم (لسنکی ۱۳۶۹: ۵۶).

یکی دیگر از کارکردهای مهم فرهنگ ایجاد احساس تعلق گروهی و خودآگاهی جمعی و فردی خاصی است که می‌توان آن را هویت فرهنگی نامید. به عبارت دیگر، هر فرهنگ به افرادی که در آن زندگی می‌کنند و از آن تبعیت می‌نمایند احساس بیگانگی و وحدت و وجدان جمعی خاصی می‌بخشد که به کمک آن می‌توانند مرز بین خودی و غیر خودی را تشخیص دهند. اشتراک در فرهنگ و اجزا و عناصر فرهنگی عامل اصلی مرزبندی بین گروه‌ها و مجموعه‌های مختلف انسانی و مشخص‌کننده روابط درون‌گروهی و برون‌گروهی آنهاست (والرستین ۱۹۹۰: ۳۱-۳۲ و گی‌روشه ۱۳۷۰: ۱۲۶). این به معنی گرفتن هویت و صبغه خاصی است که انسان‌ها از طریق فرهنگ پذیری در خود درونی می‌نمایند.

تضمین بقا و تداوم تاریخی یک جامعه نیز از کارکردهای مهم فرهنگ است. هر جامعه‌ای، از طریق فرایند اجتماعی نمودن، میراث فرهنگی خود را به نسل بعد یاد داده و انتقال می‌دهد. از این طریق، هم موجودات بالقوه انسانی به انسان‌های بالفعل تبدیل

می‌شوند و هم تاریخ یک جامعه، که به کمک فرهنگ خاص خود از دیگر جوامع مشخص می‌شود، تداوم می‌یابد. مثلاً، اینکه ما خود را ایرانی و دارای فرهنگی چند هزار ساله می‌دانیم، از طریق انتقال فرهنگ ایرانی از نسل‌های قبلی به ما بوده است که ما را به یک جریان مداوم چند هزار ساله پیوند داده است و هویت خاص آن فرهنگ را پیدا کرده‌ایم. به همین علت است که حفظ هویت فرهنگی و دفاع از فرهنگ خود برای یک ملت کم‌اهمیت‌تر از دفاع از سرزمین آن ملت نمی‌باشد.

و بالاخره یکی دیگر از کارکردهای مهم فرهنگ ایجاد همبستگی بین اعضای یک جامعه، و ایجاد و حفظ انسجام اجتماعی بین سطوح و نهادها و اجزای مختلف نظام اجتماعی است. به عبارت دیگر، با توجه به اینکه هر نظام اجتماعی متشکل از خرده نظام‌های مختلف، با کارکردهای گوناگون می‌باشد که ارتباطات متقابل پیچیده بین آنها برقرار است، یکی از کارکردهای مهم نظام فرهنگی ایجاد هماهنگی و انسجام بین آنهاست به طوری که یکپارچگی نظام حفظ شود.

بنابراین ملاحظه می‌شود برای نظام فرهنگی هر جامعه لااقل می‌توان پنج کارکرد مهم برشمرد که شامل کارکردهای تأمین نیازهای فیزیولوژیک، ایجاد ارتباط جمعی، دادن هویت فرهنگی خاص به اعضا، حفظ و تداوم و بقای جامعه، و ایجاد و حفظ همبستگی و انسجام اجتماعی می‌باشد که بدون تحقق آنها هیچ جامعه‌ای برپا نمی‌ماند. از طرف دیگر، چگونگی نظام فرهنگی یک جامعه در کیفیت ایفای کارکردهای فوق نقش اساسی دارد، به طوری که ممکن است یک نظام فرهنگی با ویژگی‌های خاص خود، بتواند بهتر از یک فرهنگ دیگر از عهده ایفای این نقش‌ها برآید، و موجب تقویت نظام اجتماعی و متقابلاً خود نظام فرهنگی گردد.

۲. دگرگونی فرهنگی

با توجه به تعریف فوق از فرهنگ و کارکردهای یادشده، اکنون به بحث دگرگونی نظام

فرهنگی و برخی از عوامل آن می‌پردازیم:

عوامل دگرگونی فرهنگی را می‌توان به عوامل درونی و بیرونی جامعه تقسیم‌بندی نمود. از عوامل درونی جامعه می‌توان ناهماهنگی‌های موجود در درون نظام فرهنگی، نوآوری‌های فرهنگی، و تغییرات ساختاری در نظام اجتماعی را نام برد. تغییرات محیطی، و ارتباطات فرهنگی بین جوامع مختلف نیز از عوامل بیرونی تغییرات فرهنگی می‌باشد. بدین ترتیب میزان دگرگونی در یک فرهنگ خاص بستگی به شدت و ضعف عوامل فوق خواهد داشت به طوری که هر چه میزان تغییر عوامل فوق‌الذکر کمتر باشد، تغییر فرهنگ مربوطه کندتر خواهد بود.

عوامل درونی دگرگونی فرهنگی

الف) نوآوری‌های فرهنگی: انسان‌ها در یک جامعه، با استعداد و خلاقیتی که دارند، می‌توانند عناصر جدیدی از هر یک اجزای فرهنگی، مانند ارزش‌ها، هنجارها، دانش‌ها، نمادها، آثار هنری، ابزار و فنون، ابداع نموده و به جامعه عرضه نمایند. در صورتی که چنین عناصری مورد پذیرش عامه قرار گیرند به عنوان یک عنصر فرهنگی جدید به جزء مربوطه اضافه شده و سبب دگرگونی در آن جزء می‌گردند، و سپس به علت وجود ارتباط متقابل بین اجزای نظام فرهنگی، ممکن است سبب دگرگونی در کل نظام فرهنگی گردند. بدیهی است هر چه عناصر فرهنگی بیشتری در مدت زمان کمتری ابداع و به جامعه عرضه و مورد پذیرش اکثریت مردم واقع شود دگرگونی بیشتر و سریعتری در نظام فرهنگی جامعه اتفاق خواهد افتاد.

اثر انواع مختلف نوآوری در دگرگونی‌های فرهنگی یکسان نمی‌باشد. به نظر پارسونز (۱۹۵۱: ۵۰۱ - ۵۱۹) نوآوری در دانش و تکنولوژی نقش محوری در تغییرات فرهنگی دارد و سبب دگرگونی در نظام باورها و نمادها و خانواده می‌شود. لنسکی نیز نقش انقلابی به تکنولوژی قایل شده و می‌نویسد: «اطلاعات تکنولوژیکی - به معنای

اطلاعات مربوط به طرز استفاده از منابع مادی محیط در جهت ارضای نیازمندی‌های انسانی - از تمام عوامل دیگری که در شکل دادن به فرایندهای اساسی توسعه و تحول دخیل بوده‌اند مهمتر بوده است.» (لنسکی ۱۳۶۹: ۹۵). وی اضافه می‌نماید:

نوآوری‌های تکنولوژی با سرعتی عجیب و به طرزی انقلابی ما را از عصر حجر به عصر اتم‌کشاندند. بنابراین ناگزیر باید بپذیریم که تکامل اجتماعی - فرهنگی عبارت بوده است از فرایند توسعه و تحول ناشی از تحصیل و کاربرد اطلاعات فرهنگی جدید، و به‌ویژه اطلاعات تکنولوژیکی.

به عبارت دیگر، پیشرفت تکنولوژیکی عامل اساسی تحولاتی بوده است مانند افزایش جمعیت‌های انسانی، افزایش اندازه متوسط جامعه‌ها، ایجاد و گسترش انواع جدید نظام‌های نمادین ... افزایش تعداد واژه‌ها، توسعه انواع جدید جهان‌بینی‌ها، تولید فرایندهای کالاهای مادی، پیچیدگی روزافزون ساختار جامعه‌ها ... و بسیاری تحولات دیگر (لنسکی ۱۳۶۹: ۹۶-۵۹).

نوآوری‌های تکنولوژیک از طریق کشف و اختراع در درون جامعه به وجود می‌آیند که در زمان ما به صورت یک سلسله عملیات ارادی و قابل برنامه‌ریزی درآمده است. از عوامل مؤثر در نوآوری‌های تکنولوژیک می‌توان حجم ذخیره اطلاعات تکنولوژیکی در جامعه، اندازه جمعیت جامعه، شرایط محیطی که جامعه باید با آن سازگاری کند، میزان تماس یک جامعه با جوامع دیگر را نام برد (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۰۴-۱۱۴ و لیتون ۱۳۳۷: ۴۱-۴۸). بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که نوآوری‌های تکنولوژیک و دیگر اجزای فرهنگی می‌توانند از عوامل مهم دگرگونی فرهنگ عامه باشند.

ب) تغییرات ساختاری در نظام اجتماعی: یکی دیگر از عوامل دگرگونی نظام فرهنگی تغییرات ساختارهای اجتماعی است. نظام اقتصادی، نظام سیاسی، نظام قشربندی اجتماعی و ساختارهای دیگر جامعه همواره در حال دگرگونی می‌باشند. مهمترین فرایندی که در این زمینه در تاریخ بشری ملاحظه شده تحول بلندمدت همه جوامع از

حالت ساده‌تر و همگون‌تر به حالت پیچیده‌تر و ناهمگون‌تر می‌باشد که توسط تطورگراییان مطرح گردیده است (کورز ۱۳۶۸: ۱۳۵ - ۱۵۰).

از عوامل مهم تغییرات ساختاری نوآوری‌های تکنولوژیکی، نوآوری‌های سازمانی، و افزایش جمعیت را می‌توان نام برد که خود روابط متقابل با هم دارند. جرارد لنسکی می‌نویسد: «سطح توسعه ساختاری هر جامعه در عین حال تابعی است از اطلاعات تکنولوژیکی و شرایط محیط زیست آن جامعه» (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۳۷) همچنین وی، در عین اینکه تک‌علت‌بینی تکنولوژیکی را رد می‌کند، می‌افزاید: «تکنولوژی معیشتی نیرومندترین متغیر منفرد است که مشخصات اجتماعی و فرهنگی جامعه‌ها را، چه به‌طور انفرادی و چه به‌طور جمعی، زیر نفوذ خود قرار می‌دهد» (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۴۳). نحوه اثر تکنولوژی بر ساختار اجتماعی بدین طریق است که با توسعه تکنولوژی، تقسیم کار اجتماعی توسعه می‌یابد و نقش‌ها و پایگاه‌های جدیدی به وجود می‌آورد، و سپس تدریجاً ساختارهای اجتماعی جدیدی از ترکیب نقش‌ها و پایگاه‌های جدید به وجود می‌آیند و یا ساختارهای گذشته تغییر می‌یابند. هر چه میزان تغییرات تکنولوژیک بیشتر باشد تغییرات ساختاری ایجاد شده وسیع‌تر خواهد بود (واگو ۱۳۷۳: ۱۱۵ - ۱۲۰).



نمودار شماره ۱: اثر تکنولوژی بر ساختار اجتماعی

افزایش جمعیت نیز از عوامل شناخته‌شده تغییرات ساختاری است. چنان‌که اسپنسر می‌نویسد: «افزایش جمعیت واحدهای اجتماعی، پیوسته با تمایز بیشتر ساختارهای آنها و در نتیجه با افزایش پیچیدگی ساختارهای اجتماعی همراه است» (کورز ۱۳۶۸: ۱۳۷ - ۱۴۰). و بدین ترتیب جامعه از حالت ساده‌تر و همگون‌تر به حالت پیچیده‌تر و ناهمگون‌تر حرکت می‌کند.

اثر دگرگونی‌های ساختاری تا حد زیادی در نظام فرهنگی جامعه منعکس گشته و آن را تغییر می‌دهد. اگر نظام فرهنگی نتواند همپای نظام اجتماعی و متناسب با دگرگونی‌های ساختاری آن تغییر یابد نخواهد توانست یکی از مهمترین کارکردهای خود، یعنی حفظ همبستگی و انسجام اجتماعی، را ایفا نماید.

(ج) ناهمگونی‌های موجود در درون نظام فرهنگی: علی‌رغم اینکه اجزای مادی و غیرمادی نظام فرهنگی با هم ارتباط متقابل داشته و یک کلیت به هم پیوسته‌ای را ایجاد می‌کنند، اما نظام فرهنگی یک نظام کامل مکانیکی نیست که همبستگی کامل بین اجزای آن برقرار باشد، بلکه همیشه ناهمگونی‌های فراوانی بین اجزای یک نظام فرهنگی وجود دارد. در چنین وضعیتی، حرکت نظام فرهنگی در جهت حفظ یکپارچگی و انسجام خود دگرگونی‌هایی را ایجاد می‌نماید (وگت: ۱۹۷۲: ۵۵۴ - ۵۵۵). تئوری تأخر فرهنگی نوع خاصی از این وضعیت را نشان می‌دهد، که در آن فرهنگ غیر مادی پس از تغییر فرهنگ مادی در جهت هماهنگی با دگرگونی‌های فرهنگ مادی تغییر می‌یابد (اگبرن: ۱۹۶۴).

عوامل بیرونی دگرگونی فرهنگی

برخی از عوامل بیرون از جامعه نیز می‌توانند تغییرات مهمی در یک نظام فرهنگی ایجاد کنند. از میان آنها تغییرات زیست بومی و اشاعه فرهنگی را می‌توان نام برد.

الف) تغییرات محیط زیست: تغییرات محیط زیست، چه از طریق عوامل طبیعی مانند سیل و زلزله باشد و چه به وسیله عوامل انسانی، آثار مهمی بر فرهنگ یک جامعه می‌گذارد. اگر فرهنگ را، همان طور که کار نیرو می‌نویسد، وسیله‌ای بدانیم که انسان به وسیله آن خود را با محیط سازگار می‌نماید تا نیازهای خود را تأمین نماید، آن گاه هر تغییر در محیط زیست در فرهنگ یک جامعه اثر خواهد گذاشت. چون فرهنگ وسیله تأمین نیازهای معیشتی انسان از منابع طبیعی است، ضروری می‌نماید که خود را با

تغییرات محیطی سازگار نماید تا امکان بهره‌برداری از آن فراهم آید. بدین سبب مردم شناسان یکی از مهمترین ویژگی‌های فرهنگ را سازگاری و انعطاف‌پذیری آن خاصه با تغییرات محیطی می‌دانند (کارنیرو ۱۹۷۲: ۵۵۴ - ۵۵۵). مهاجرت دسته جمعی اعضای یک گروه از یک محیط زیست به محیط زیست متفاوت نیز یکی از عوامل تغییر محیطی است که منجر به تغییر نظام فرهنگی قوم مهاجر می‌گردد.

ب) اشاعه فرهنگی و فرهنگ‌پذیری: یکی دیگر از عوامل بیرونی دگرگونی فرهنگی اشاعه فرهنگی می‌باشد که از دیرباز توجه متفکرین اجتماعی را به خود جلب کرده است. مطالعات مردم‌شناسان نشان داده است بسیاری از عناصر فرهنگی یک فرهنگ از فرهنگ‌های دیگر گرفته شده است. واگو می‌نویسد: «انسان‌شناسان معتقدند از زمان گذشته تاکنون چهار هزار جوامع انسانی مختلف وجود داشته‌اند که از طریق فرایند اشاعه بسیاری از امور خود را از دیگران گرفته‌اند» (واگو ۱۳۷۳: ۱۵۴).

اشاعه فرهنگی فرایندی است که به وسیله آن عناصر یا مجموعه‌های فرهنگی از یک فرهنگ یا جامعه به فرهنگ یا جامعه دیگر منتقل می‌شوند و تدریجاً جذب فرهنگ اخیر گشته و سبب دگرگونی آن می‌گردند (کروبر ۱۹۶۴: ۱۴۲ - ۱۴۶). معمولاً، کل یک فرهنگ، بدون تغییر و اعمال انتخاب عناصر فرهنگی، به وسیله جوامع دیگر مورد پذیرش قرار نمی‌گیرد. به علاوه، اشاعه عناصر ساختار اجتماعی مشکل‌تر از اشاعه عناصر فرهنگی مادی صورت می‌گیرد. عناصر پذیرفته‌شده نیز غالباً قدری تغییر داده می‌شوند تا با فرهنگ وام‌گیرنده سازگار شوند. گاهی هم به جای وام گرفتن عین یک عنصر فرهنگی، اصولی که آن عنصر مبتنی بر آن است وام گرفته می‌شود (هین جلدن ۱۹۷۲: ۱۱۹ - ۱۷۰). راجرز برای اشاعه فرهنگی پنج مرحله قابل است که شامل مراحل خودآگاهی، علاقه به عنصر جدید، ارزیابی برای پذیرش یا رد، آزمایش در مقیاس کوچک، و سازگاری با عنصر جدید می‌باشند. همچنین به نظر وی چند عامل در میزان پذیرش یک عنصر فرهنگی جدید اثر می‌گذارند، مانند امتیاز نسبی و قابلیت رقابت آن در مقایسه با

عناصر فرهنگی مشابه، درجه پیچیدگی آن در مقایسه با فرهنگ وام‌گیرنده، و قابلیت رؤیت نتایج عنصر جدید (واگو ۱۳۷۳: ۱۵۲ - ۱۵۷). اشاعه فرهنگی از طریق مهاجرت‌های موقت و دائم و تماس بین فرهنگ‌ها امکان پذیر می‌گردد که در این صورت مرز مشترک با فرهنگ پذیری پیدا می‌کند.

فرهنگ‌پذیری نوعی از اشاعه فرهنگی از طریق تماس نزدیک و مداوم بین فرهنگ‌ها است که می‌تواند اختیاری یا تحمیلی باشد. دو فرهنگ که در تماس با هم قرار می‌گیرند در یکدیگر اثر می‌گذارند و عناصری از یکی به دیگری منتقل می‌شود. معمولاً فرهنگ نیرومندتر عناصر بیشتری را به فرهنگ ضعیف‌تر وام می‌دهد و اگر این وام‌دهی تحمیلی و با برنامه باشد می‌تواند عنوان هجوم فرهنگی بگیرد. تماس نزدیک بین فرهنگ‌ها می‌تواند از طریق همجواری جغرافیایی، پیروزی در جنگ، اشغال نظامی، مهاجرت، و امروزه به وسیله تکنولوژی نوین ارتباطی برقرار گردد (واگو ۱۳۷۳: ۱۵۷ - ۱۶۰).

نتیجه اشاعه فرهنگی و فرهنگ‌پذیری دگرگونی فرهنگ وام‌گیرنده است. بدیهی است هر چه تعداد عناصر فرهنگی اخذشده بیشتر باشد میزان دگرگونی حاصل در فرهنگ وام‌گیرنده زیادتر خواهد بود. گاهی ممکن است وام‌گیری یک عنصر فرهنگی آثار شگرفی در یک نظام فرهنگی به جای گذارد. مثلاً پذیرش اتومبیل به عنوان یک عنصر فرهنگ مادی، در یک جامعه آثار بسیار عظیمی نه تنها در بعد مادی فرهنگ بلکه در فرهنگ غیر مادی می‌گذارد، و در نتیجه نظام فرهنگی جامعه را به طور قابل ملاحظه‌ای دگرگون می‌نماید. برای پی‌بردن به میزان این تأثیر کافی است وضعیت جامعه‌ای را که در آن هنوز اتومبیل به عنوان یک وسیله نقلیه مورد استفاده قرار نگرفته است و از حیوانات برای حمل و نقل استفاده می‌شود، با جامعه‌ای که در آن شبکه حمل و نقل ماشینی شده است مقایسه کنیم. برخی از عناصر فرهنگی دارای اهمیت کمتری بوده و کل نظام فرهنگی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهند. مثلاً، پذیرش دوچرخه یا ورزش فوتبال در فرهنگ ما احتمالاً آثاری قابل مقایسه با اتومبیل نداشته است.

اشاعه فرهنگی یا فرهنگ پذیری می‌تواند آثار مثبت یا منفی روی یک نظام فرهنگی بگذارد. از آثار مثبت آن رشد و توسعه فرهنگی است. رالف لیستون در این باره می‌نویسد: «رشد نسبتاً سریع کل فرهنگ بشری به سبب توانایی همه جوامع در وام گرفتن عناصر فرهنگی از فرهنگ‌های دیگر و انضمام آنها به فرهنگ خود بوده است» (هن جلد ۱۹۷۲: ۱۷۳). بسته به نوع عناصر پذیرفته شده و چگونگی اشاعه فرهنگی، عناصر وام گرفته شده می‌توانند آثار منفی نیز بر فرهنگ یک جامعه بگذارند و منجر به از بین رفتن عناصر فرهنگی مفید و یا از هم پاشیده شدن مجموعه‌های فرهنگی گردند. مثلاً، حذف بوفالو از فرهنگ مادی سرخپوستان امریکا، در اثر سیاست‌های تهاجمی سفیدپوستان عامل تضعیف وحدت اجتماعی و نابودی بسیاری از هنجارها و ارزش‌های اجتماعی آنان شد (واگو ۱۳۷۳: ۳۲۰).

ملاحظه می‌شود که هر نظام فرهنگی، در اثر عوامل درونی و بیرونی یک جامعه، همواره در حال دگرگونی می‌باشد به طوری که هیچ فرهنگی را نمی‌توان ایستا فرض کرد. همچنین، این دگرگونی و پویایی برای تداوم نظام فرهنگی و اجتماعی ضرورت دارد. لذا باید مسئله چگونگی گرایش به عناصر فرهنگی بیگانه با توجه به مباحث فوق طرح و بررسی شود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۳. زمینه‌های نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه

اکنون با توجه به کارکردهای نظام فرهنگی، و عوامل مؤثر در دگرگونی‌های فرهنگی، زمینه‌های مساعد نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. باید به این نکته توجه نمود که مسئله نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه در یک فرهنگ، محدود به یک زمان و مقطع خاصی از روابط بین حاملان دو فرهنگ نمی‌باشد بلکه مربوط به یک جریان رویارویی همیشگی بین فرهنگ‌ها است که می‌تواند از عوامل مهم دگرگونی یک فرهنگ گردد. اخیراً ساموئل هانتینگتون (۱۳۷۲) عنوان نموده است که چنین رویارویی و رقابت در قرن آینده حتی حادث‌تر از گذشته خواهد بود.

بحث رویارویی و رقابت بین فرهنگ‌ها شامل پیش‌فرض‌هایی می‌باشد:
 الف) در جهان نظام‌ها و خرده‌نظام‌های فرهنگی متفاوت و گاه متضادی وجود دارند.
 ب) قدرت و کارایی این فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها با هم متفاوت است.
 ج) نظام‌ها و خرده‌نظام‌های فرهنگی مجاور، با هم رقابت نموده و در یکدیگر تأثیر می‌گذارند.

د) در اثر نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه، یک نظام فرهنگی می‌تواند به‌طور اساسی و یا جزئی دگرگون شود.

ه) در رقابت بین دو نظام فرهنگی، بیشتر عناصر فرهنگ نیرومندتر و کاراتر در فرهنگ ضعیف‌تر نفوذ نموده و سبب دگرگونی جزئی یا اساسی آن می‌گردد.

به عبارت دیگر، در برخورد بین دو فرهنگ، در حادثه‌ترین وضعیت نظام فرهنگ آسیب‌پذیر متلاشی شده و عناصر فرهنگ مهاجم جایگزین آن می‌شوند، و در وضعیت‌های خفیف‌تر، برخی از مجموعه‌ها یا اجزا یا عناصر فرهنگ آسیب‌پذیر تضعیف شده و یا از بین رفته و جای خود را به عناصر و اجزای فرهنگ کاراتر می‌سپارد. بنابراین آنچه در بررسی زمینه‌های نفوذ عناصر فرهنگی بیگانه بسیار حائز اهمیت می‌باشد مطالعه عوامل مؤثر در قدرت و کارایی و یا آسیب‌پذیری یک نظام فرهنگی است که در زیر بدان می‌پردازیم.

شاخص‌های بررسی قدرت و ضعف فرهنگ‌ها

یکی از شاخص‌های میزان قدرت و کارایی نظام‌های فرهنگی چگونگی ایفای کارکردهای مربوط به تأمین نیازهای مادی و معنوی و اجتماعی انسان‌ها است، که قبلاً اشاره شد. از متغیرهای دیگر می‌توان میزان قدرت سازگاری و میزان انسجام نظام فرهنگی را نام برد. که از ویژگی‌های مهم نظام‌های فرهنگی می‌باشند. شایان ذکر است که این سه متغیر خود باهم روابط متقابل دارند. بنابراین، لازم است برای بررسی قدرت و ضعف

فرهنگ‌ها این متغیرها توضیح داده شوند تا مبنایی برای مقایسه فرهنگ‌ها به دست آید.

۱. میزان کارایی یا چگونگی ایفای کارکردهای فرهنگ

برای ادامه حیات یک جامعه، فرهنگ باید کارکردهای مهمی را، که قبلاً مطرح شد، ایفا نماید تا نیازهای مادی و معنوی و اجتماعی مردم تأمین گردد. به طور کلی، وقتی که عواملی موجب می‌شود تا یک روش زندگی نتواند انتظاراتی را که به وجود آورده است تأمین نماید، افراد و ادار می‌شوند تا راه‌های امیدوارکننده‌تری را جستجو کنند (تامسون، ۱۹۹۰: ۳-۲).

به همین ترتیب، اگر یک نظام فرهنگی قادر به تأمین نیازهای انسانی نباشد، انسان‌ها در پی ابداع عناصر فرهنگی جدید و یا پذیرفتن عناصر فرهنگ‌های دیگر بر می‌آیند تا نیازهای اساسی خود را تأمین نمایند، و این فرایند منجر به دگرگونی فرهنگی می‌گردد. بنابر این هر چه میزان ناتوانی یک نظام فرهنگی در تأمین نیازهای مردم جامعه بیشتر باشد، زمینه مساعدتری برای پذیرفتن عناصر، اجزا و مجموعه‌های فرهنگی فرهنگ‌های بیگانه فراهم خواهد بود. سپرو درباره رابطه انحراف فرهنگی و تأمین نیازهای انسانی به وسیله نظام فرهنگی و اجتماعی چنین می‌نویسد:

سرکویی نیازها از شرایط لازم (نه کافی) برای دگرگونی اجتماعی و فرهنگی و انحراف روانی و فرهنگی می‌باشد... اگر برخی از هنجارهای فرهنگی، یا سازماندهی ساختاری، به طور سیستماتیک نیازهای مهمی را سرکوب نمایند، هنجارها و ساختارهای اجتماعی ابداع شده در داخل و یا وام گرفته شده از خارج، که در غیر این وضعیت نادیده گرفته می‌شدند و یا بر حسب انحرافی می‌خورند، مبنای انباشتگی و دگرگونی فرهنگی قرار می‌گیرند (سپرو ۱۹۷۲: ۵۶۲)

مهمترین این نیازها نیازهای معیشتی انسان است، و از میان اجزای نظام فرهنگی، هم‌چنان‌که قبلاً بحث شد، تکنولوژی، که اطلاعات لازم جهت تأمین نیازهای معیشتی از منابع مادی محیط است، مهمترین نقش را در تداوم و تغییر نظام فرهنگی دارا می‌باشد. بنابر این، اگر فرهنگی توانایی لازم را در تأمین نیازهای معیشتی جامعه نداشته باشد زمینه

را برای روی آوردن مردم به فرهنگ‌های بیگانه آماده می‌نماید. شاید به همین علت باشد که دین مبین اسلام این همه در تأمین معیشت افراد انسانی تکیه نموده و آن را پایه اصلی دینداری معرفی نموده است. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «بیم آن است که فقر به کفر انجامد» (نهج الفصاحه حدیث: ۲۱۱۴) و نیز «اگر نان نبود نماز نمی‌خواندیم، روزه نمی‌گرفتیم، و واجبات دین خدای بزرگ را ادا نمی‌کردیم» (حکیمی ۱۳۷۰: ۲۴۱). و هم او در آخرین خطبه‌اش به والی پس از خود هشدار می‌دهد که مردم را فقیر نگرداند که در این صورت آنان را به کفر خواهد کشاند (حکیمی ۱۳۷۰: ۲۳۷).

دکتر پیرنیا نیز پس از تأکید بر اهمیت فرهنگ ملی، به عنوان پایه استقلال کشور، بر تأمین نیازهای معنوی جامعه تأکید نموده و می‌نویسد «فرهنگ ملی برای اینکه بتواند حیات و بقا داشته باشد و در مقابل سایر فرهنگ‌ها قد برافرازد و پایداری کند باید توانایی آن را داشته باشد که احتیاجات معنوی را طبق شرایط روز بر آورد، در غیر این صورت مردم کشور برای رفع نیازمندی‌های معنوی به فرهنگ‌های دیگر که توانایی بیشتر دارند روی می‌آورند و فرهنگ ملی ما به تدریج ضعیف می‌شود و رو به زوال می‌گذارد (پیرنیا ۱۳۴۷: ۱۹۶).

شاخصی را که لسلی وایت برای مقایسه فرهنگ‌ها از این نظر پیشنهاد می‌نماید توان جامعه در تولید و به کارگیری انرژی است که میزان تولید جامعه به آن بستگی دارد (وایت ۱۹۷۳: ۶۰-۶۴). اگر بعد توزیع را هم به مسئله تولید بیافزاییم شاید بتوان گفت هر چه توان تولیدی یک جامعه بیشتر و توزیع آن عادلانه‌تر باشد، فرهنگ جامعه از قدرت و کارایی بیشتری در این زمینه برخوردار بوده و در نتیجه امکان گرایش مردم به عناصر فرهنگ‌های دیگر و یا نفوذ آنها در فرهنگ یک جامعه نامحتمل‌تر خواهد بود. البته پس از تأمین نیازهای مادی انسان، تأمین نیازهای معنوی و اجتماعی افراد از اهمیت زیادی برخوردار است.

به‌طور خلاصه می‌توان گفت: اگر در رقابت و برخورد بین فرهنگ‌ها، نظام فرهنگی

یک جامعه توان تأمین نیازهای مادی و معنوی مردم آن جامعه را داشته باشد، کمتر کسی گرایش به پذیرش عناصر فرهنگ دیگری خواهد داشت. زیرا چنان‌که تحقیقات مختلف نشان داده است، وقتی به عناصر جدید فرهنگی گرایش پیدا می‌شود که آنها از امتیاز نسبی و کارایی بیشتری برخوردار باشند و توان رقابت با فرهنگ خودی را داشته باشند (واگو ۱۳۷۳: ۱۵۶ - ۱۵۵). بنابراین، اگر هجومی نیز به فرهنگی نیرومند صورت گیرد با شکست مواجه خواهد شد و اصالت آن فرهنگ محفوظ خواهد ماند. چنان‌که فرهنگ پویا و نیرومند ایران در مقابله با فرهنگ‌های یونانیان و مغولان نه تنها اصالت خود را از دست نداد، بلکه مهاجمان و فرهنگ آنان را در خود مستحیل نمود (پیکولوسکایا ۱۳۵۴: ۳۹ - ۴۷ و ۳۲۹ - ۳۸۴ و نیز شعبانی ۱۳۶۹: ۲۰۴ - ۲۱۰).

۲. قدرت سازگاری نظام فرهنگی

یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ، که تعیین‌کننده میزان کارایی و قدرت و توان آن در ایفای کارکردهایش می‌باشد، قدرت سازگاری نظام فرهنگی است. همچنان‌که قبلاً نیز اشاره شد فرهنگ اساساً وسیله سازگاری انسان با محیط است تا بتواند نیازهای خود را تأمین کند. از آنجا که محیط طبیعی و انسانی فرهنگ‌ها در حال دگرگونی می‌باشد، فرهنگ نیز باید خود را با آنها سازگار نموده و دگرگون شود.

تغییرات محیط طبیعی، مانند تغییرات مهم آب و هوایی و منابع طبیعی، و تغییرات محیط انسانی مانند افزایش جمعیت یا فشارهای نظامی یا اقتصادی از جوامع دیگر، ضرورت دگرگونی یا سازگاری فرهنگ را ایجاد می‌کند تا علی‌رغم این دگرگونی‌های محیطی بتواند نیازهای اساسی افراد را تأمین نماید. مثلاً اگر نفت در کشور ما به پایان برسد ضرورت دارد فرهنگ مصرف انرژی جامعه ما دگرگون شود تا با منابع دیگر انرژی تأمین نیاز شود، یا اگر میزان آب یا خاک به طور نسبی کاهش یافت دگرگونی در برخی از مجموعه‌های فرهنگی مربوطه ضرورت دارد تا مردم بتوانند با شرایط جدید خود را تطبیق دهند.

اگر عناصر و یا مجموعه‌های فرهنگی یک جامعه توان سازگاری با چنین دگرگونی‌های محیطی را نداشته باشند مشکلات و تنش‌های زیادی در جامعه ایجاد خواهد شد. یا اگر گروه‌هایی در جامعه عناصر فرهنگ جدیدی را پذیرا شوند و گروه‌های دیگر آن را رد کنند امکان به وجود آمدن تنش‌های اجتماعی و سیاسی وجود خواهد داشت. در صورت عدم سازگاری نظام فرهنگی با تغییرات محیطی گوناگون، تدریجاً نظام فرهنگی کارایی خود را در تأمین نیازهای انسان‌ها، از دست خواهد داد، و در صورت انباشتگی عدم کارایی، نظام فرهنگی دچار بحران خواهد شد. انعکاس چنین وضعیتی در جامعه این است که تدریجاً گرایش مردم نسبت به عناصر یا مجموعه‌های فرهنگی ناکارا کاهش یافته و گرایش به پذیرش عناصر فرهنگی نوین داخلی یا خارجی افزایش خواهد یافت.

سؤالی که می‌تواند مطرح شود این است که آیا همه اجزای نظام فرهنگی به یک اندازه توان سازگاری دارند؟ به عبارت دیگر، آیا انسان‌ها توان قبول عناصر گوناگون جدید فرهنگی را به یک اندازه دارا می‌باشند؟ جواب هر دو سؤال منفی است. تحقیقات مردم‌شناسان نشان داده است که جزء تکنولوژیکی فرهنگ راحت‌تر از دیگر اجزای نظام فرهنگی سازگاری می‌پذیرد. به عبارت دیگر، انسان‌ها عناصر جدید تکنولوژیک را سریع‌تر از دیگر اجزای نظام فرهنگی می‌پذیرند.

دگرگونی تکنولوژی تغییر سازماندهی و یا هنجارهای اجتماعی را به دنبال خواهد داشت، زیرا که بدون سازماندهی متناسب نمی‌توان از تکنولوژی بهره‌برداری مناسب نمود. اما تغییر سازمان و یا هنجارهای اجتماعی کندتر و مشکل‌تر از دگرگونی تکنولوژی است. این پدیده نوعی تأخر فرهنگی است که قبلاً اشاره شد. دیرپاتر از هر دوی اینها در سازگاری با تغییرات محیطی آداب و رسوم و ارزش‌های اجتماعی هستند. به عبارت دیگر، انسان‌ها به راحتی دست از آداب و رسوم و ارزش‌های جاافتاده فرهنگی خود برنمی‌دارند و در مقابل چنین نوآوری‌هایی به شدت مقاومت می‌کنند (کارنیر و ۱۹۷۲):

۵۵۲ - ۵۵۳). برای مثال، وقتی اتومبیل، به‌عنوان یک تکنولوژی جدید، به ایران وارد شد، هر چند که با مقاومت‌هایی روبرو شد و افرادی استفاده از آن را تحریم کردند، اما به‌عنوان یک نوآوری فرهنگی مفید و لازم در حمل و نقل شهری و بین‌شهری به‌زودی مورد پذیرش اقبال مختلف اجتماعی قرار گرفت. اما پس از ده سال هنوز سازماندهی شهرها و نظام حمل و نقل و هنجارهای مربوط به رانندگی وسایل نقلیه آن چنان که باید دگرگون نشده و مورد پذیرش همه مردم قرار نگرفته‌اند.

با توجه به مثال فوق، ملاحظه می‌شود که اجزای مختلف یک مجموعه فرهنگی، همانند مجموعه فرهنگی حمل و نقل، میزان سازگاری و پذیرش متفاوتی دارند که خود مشکلات اجتماعی خاصی را سبب می‌شود. از آنجا که سریع‌ترین دگرگونی در تکنولوژی ایجاد می‌شود، غالباً این توهم پیش می‌آید که می‌توان تکنولوژی نوینی را جذب کرد بدون اینکه هنجارها و ارزش‌های اجتماعی دگرگون شوند. این اشکالی است که در جامعه ما بسیاری بدان دچارند. در حالی که بدون دگرگونی مناسب فرهنگی امکان بهره‌برداری مناسب از تکنولوژی اخذ شده وجود ندارد.

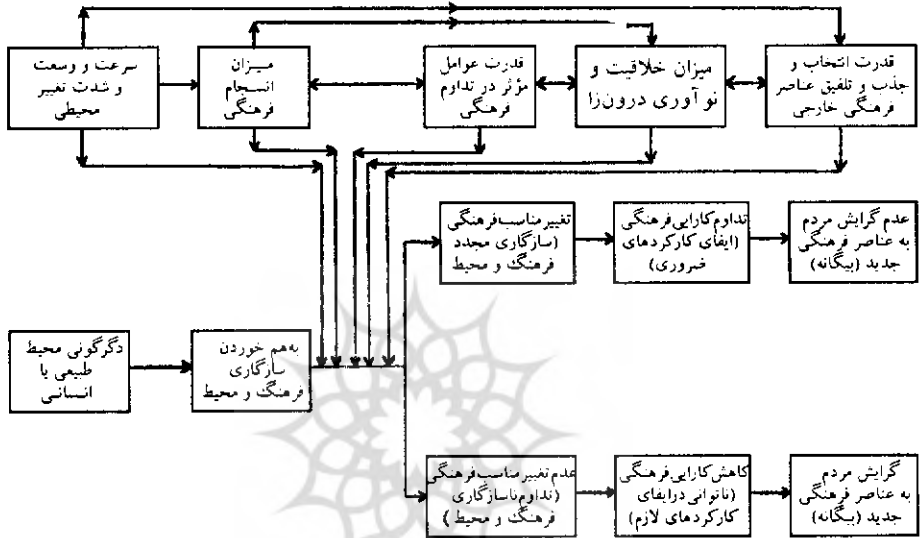
به‌طور خلاصه ملاحظه می‌شود با دگرگونی محیط لزوم سازگاری فرهنگی پیش می‌آید تا نیاز مردم تأمین شود. سازگاری فرهنگی، دگرگون شدن عناصر فرهنگی را می‌طلبد که غالباً باید یا از طریق ابداع عناصر فرهنگی جدید در داخل جامعه و یا از طریق وام گرفتن از جوامع دیگر تأمین شود. اگر یک نظام فرهنگی، یا جامعه مربوطه، دارای خلاقیت و توانمندی بالایی برای تولید فرهنگی باشد خواهد توانست عناصر فرهنگی جدیدی را ابداع و ارائه نماید. در غیر این صورت خلأهایی در نظام فرهنگی ایجاد خواهد شد که به احتمال زیاد از طریق جذب و وام گرفتن از فرهنگ‌های دیگر پر خواهد گردید. به عبارت دیگر، وقتی یک نظام فرهنگی نه سازگاری لازم را با محیط خود داشته باشد و نه توان لازم را در نوآوری فرهنگی، زمینه مساعدی برای گرایش به عناصر فرهنگی بیگانه و نفوذ آنها ایجاد می‌گردد و نظام فرهنگی جامعه، متناسب با

میزان ناتوانیش، آسیب‌پذیر خواهد شد.

اکنون باید دید چه عواملی در میزان سازگاری یک نظام فرهنگی اثر می‌گذارند. یکی از موانع سازگاری فرهنگی گرایش نظام‌های فرهنگی به تداوم، و حفظ عناصر و مجموعه‌ها و اجزای فرهنگی خود می‌باشد. عناصر فرهنگی برای یک جامعه ارزشمندند، و تازمانی که کارایی کافی داشته باشند گرایش نیرومندی به حفظ آنها در جامعه، خاصه در اقشار مسن‌تر، وجود دارد. اقشار مسن‌تر حافظ میراث فرهنگی جامعه هستند و آن را از طریق فرایند اجتماعی کردن به نسل بعد انتقال می‌دهند. به علاوه چنان که ملاحظه شد، فرهنگ یک جامعه، نظام‌وار است و هر نظامی گرایش به حفظ کیان خود دارد. زیرا اجزای گوناگون یک نظام آن چنان به یکدیگر پیوسته‌اند که هرگونه تغییری در یکی از آنها مستلزم تغییراتی فراوان در بسیاری از اجزای دیگر خواهد بود (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۰۲). بنابر این، نیروهای مؤثر در تداوم فرهنگی موانعی در راه سازگاری و دگرگونی فرهنگی ایجاد می‌کنند و هر چه این نیروها قوی‌تر باشند بیشتر مانع نوآوری و سازگاری فرهنگی می‌شوند. قدرت خلاقیت و نوآوری یک جامعه و فرهنگ نیز از عوامل مؤثر در توان سازگاری یک فرهنگ است. جوامعی که چنین پویایی را دارا هستند به موقع عناصر فرهنگی جدیدی ابداع و آن را به نظام فرهنگی خود می‌افزایند، و چون این عناصر درونزا هستند، هم با نیازهای جامعه تطبیق دارند و هم متناسب با اجزای دیگر نظام فرهنگی می‌باشند. در نتیجه به راحتی مورد پذیرش قرار می‌گیرند و نظام فرهنگی، خود را با نیازهای جدید تنظیم و تطبیق می‌نماید. به عبارت دیگر، نظام فرهنگی جامعه به‌طور درونزا توسعه می‌یابد.

متأسفانه، کشورهای جهان سوم، به علل مختلف، در سده‌های اخیر از خلاقیت و نوآوری کافی برخوردار نبوده و توسعه درونزای فرهنگی در آنها کم صورت گرفته است. به‌ناچار برای رفع نیازهای خود به کشورهای دیگر روی آورده و عناصر فرهنگی کاملاً بیگانه با فرهنگ خودی را از آن کشورها وارد نظام فرهنگی خود نموده‌اند. از

آنجا که میزان این وامگیری فرهنگی بسیار وسیع و با شتاب زیادی همراه بوده است دوگانگی فرهنگی و یا تضادهای فرهنگی زیادی در این کشورها ایجاد شده است که در سطوح مختلف این جوامع به چشم می‌خورد، و مشکلات و مسائل زیادی را ایجاد نموده است (ستاری ۱۳۶۶: ۲۵۳-۲۵۷).



نمودار شماره ۲: اثر تغییرات محیطی بر دگرگونی فرهنگی

۳. میزان انسجام نظام فرهنگی

عامل دیگر مؤثر در توان سازگاری یک فرهنگ میزان انسجام نظام فرهنگی است. مبحث انسجام فرهنگی یکی از مباحث مهم جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی است. منظور از انسجام فرهنگی چگونگی قرار گرفتن و تعامل اجزای نظام فرهنگی با یکدیگر در درون نظام فرهنگی است. برخی از جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان کلاسیک مانند مالینفسکی، قایل به وجود انسجام کامل فرهنگی و اجتماعی بودند. اما مطالعات بعدی نشان داده است انسجام فرهنگی یک متغیر است و فرهنگ‌های مختلف از نظر میزان انسجام،

پیوستاری را می‌سازند که شامل درجات انسجام بسیار بالا تا بسیار پایین است. پس از بررسی نظرات مختلف، لوین نتیجه‌گیری می‌کند که: «نظر فعلی این است که انسجام، یکی از ویژگی‌های فرهنگ است که هرگز کامل نیست ولی غایب هم نمی‌باشد، بلکه یک خصوصیت ساختاری است که بین دو حد نسبتاً بالا و نسبتاً پایین متغیر است» (لوین ۱۹۷۲: ۳۷۴). به علاوه، ارزش‌گذاری هم روی میزان انسجام درست نمی‌باشد و، چنان که خواهیم دید، نمی‌توان گفت فرهنگی که میزان انسجام بالاتری دارد بهتر است. برای بررسی رابطه بین میزان انسجام فرهنگی و قدرت سازگاری فرهنگی در اینجا

میزان انسجام فرهنگی را در سه سطح بالا، متوسط و پایین مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

الف) میزان انسجام بالا: اگر میزان انسجام نظام فرهنگی بسیار بالا باشد میزان سازگاری و انعطاف‌پذیری آن بسیار پایین خواهد بود. زیرا، میزان انسجام بالای یک سیستم، آن را به طرف یک سیستم مکانیکی سوق می‌دهد و تغییرپذیری و پویایی آن را بسیار کاهش می‌دهد. به عبارت دیگر، در چنین وضعیتی میزان ناهماهنگی درون نظام فرهنگی، که خود یکی از عوامل دگرگونی فرهنگی است، بسیار ناچیز بوده و آزادی نسبی اجزای نظام فرهنگی نیز بسیار کم خواهد بود. به طوری که تغییر در یک عنصر فرهنگی موجب فروپاشی نظام فرهنگی خواهد شد. از طرفی در چنین حالتی مردم از نظام و اجزا و عناصر فرهنگی خود کاملاً رضایت خاطر دارند و به شدت در مقابل هر عنصر فرهنگی جدید مقاومت خواهند نمود (واگو ۱۳۷۳: ۲۳۹).

میزان انسجام فرهنگی بالا خاص جوامع ابتدایی است که دارای نظام اجتماعی ساده با تقسیم کار پایین می‌باشند و در نتیجه نظام فرهنگی نیز که باید متناسب با نظام اجتماعی باشد از عناصر و اجزا و مجموعه‌های کمتری برخوردار بوده و امکان میزان انسجام بالایی وجود دارد. این جوامع از پویایی و قدرت سازگاری کمی برخوردارند و با تغییرات محیط طبیعی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی کمی، ممکن است از هم پاشند. در قرون اخیر شاهد اضمحلال تعداد زیادی از این جوامع ابتدایی بوده‌ایم که در مقابله با

نظام‌های پیچیده‌تر و نیرومندتر و سازگارتر غربی نابود شده‌اند. به قول لنسکی «نوعی انتخاب طبیعی در نظام جهانی جوامع برقرار بوده و به سود جامعه‌هایی عمل کرده است که به نوآوری‌ها میدان داده‌اند. جوامعی که در برابر تغییرات مقاومت به خرج داده‌اند طبعاً بازنده انتخاب طبیعی یاد شده بوده‌اند (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۲۰، و ۱۲۱ - ۱۲۳).

البته در جوامع مدرن کنونی میزان انسجام بالا بسیار غیر محتمل است.

ب) میزان انسجام پایین و یا بسیار پایین نظام فرهنگی، وضعی را نشان می‌دهد که احتمالاً در شرف از هم پاشی و تنظیم مجدد می‌باشد. غالب کشورهای جهان سوم از انسجام فرهنگی پایین رنج می‌برند و علت اساسی آن نوسازی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی فراگیر و سریع این کشورها است. میزان انسجام پایین فرهنگی و اجتماعی را می‌توان بی‌سازمانی فرهنگی و اجتماعی نیز نامید. منظور از بی‌سازمانی فرهنگی وضعیتی است که در آن ساختار فرهنگی شکسته شده و روابط اجزا و مجموعه‌های نظام فرهنگی از هم گسسته و یا به شدت تضعیف شده باشد، به طوری که قادر به ایفای کارکردهای خود نباشد. رابرت مرتون بی‌سامانی را چنین تعریف می‌کند: «وقتی ما از بی‌سازمانی گروهی، سازمانی و اجتماعی صحبت می‌کنیم، منظور ما این است که ساختار، پایگاه‌ها، نقش‌ها آن طوری که باید برای رسیدن به ارزش‌ها عمل کنند فعالیت نمی‌کنند» (واگو ۱۳۷۳: ۳۱۷ و نیز فاریس ۱۹۶۴).

چگونگی ایجاد چنین بحران فرهنگی جای دقت و تأمل دارد. کشورهای جهان سوم، که غالباً دارای فرهنگی سنتی با انسجام بالا بودند، در مواجهه با کشورهای غربی، که از قدرت سیاسی و اقتصادی و نظامی و فرهنگی بالایی برخوردار بودند، یا باید وضعیت سنتی خود را حفظ می‌کردند که در این صورت، بنابر مباحث قبلی، در جریان انتخاب طبیعی بین جوامع نابود می‌شدند، و یا باید دست به نوسازی خود می‌زدند. اکثر این کشورها راه اخیر را در پیش گرفتند و فرایند نوسازی سریع و فراگیری را، به طور اختیاری یا تحمیلی، شروع کردند. این فرایند به معنی پذیرفتن اختیاری یا اجباری شتابان

عناصر و مجموعه‌های فرهنگی بسیار زیاد و نامتجانس با فرهنگ خودی بود که طبعاً تعادل اجتماعی و فرهنگی را برهم می‌زد و نظام اجتماعی و فرهنگی سنتی را از هم می‌پاشید. هر چند که نظام‌های اجتماعی و فرهنگی توان بازسازی مجدد خود را دارا می‌باشند، ولی این در صورتی است که این جریان ورود و پذیرش عناصر فرهنگی بیگانه کند و محدود باشد. اما، هرچه وسعت و سرعت این جریان بیشتر باشد امکان بازسازی و یا سازگاری نظام فرهنگی کمتر خواهد بود، و در نتیجه بی‌سازمانی اجتماعی و فرهنگی را دامن خواهد زد.

از عوارض بی‌سازمانی فرهنگی و یا پایین بودن میزان انسجام فرهنگی عدم وجود وفاق بر سر هنجارها و نقش‌های اجتماعی، ضعف همبستگی گروهی، رشد انحرافات و جرایم اجتماعی، ناراحتی‌های روانی و روحی، و احتمالاً تضادهای ارزشی در جامعه می‌باشد. انعکاس این وضع در روابط بین گروه‌های اجتماعی به صورت اختلافات مهم در نقطه نظرها و نگرش‌ها و اولویت‌ها ظاهر می‌شود که باعث کاهش وفاق اجتماعی و سیاسی بین گروه‌ها می‌شود (واگو ۱۳۷۳: ۳۱۷ - ۳۲۳). در این شرایط نظام فرهنگی کارایی عادی خود را از دست داده و بین اجزای نظام فرهنگی گسل‌ها و شکاف‌های بزرگی ایجاد می‌شود که خود انعکاس شکاف‌های موجود در نظام اجتماعی است. چنین جوامعی از لحاظ سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آسیب‌پذیر بوده و مردم آن به راحتی دست از هنجارها و آداب و رسوم و ارزش‌های خود برداشته و پذیرای عناصر و اجزای فرهنگی غیر می‌شوند. لنسکی در این باره می‌نویسد:

گاه پیش می‌آید که جامعه‌ای صرفاً به دلیل پشتیبانی ناکافی از سوی اعضایش رو به نابودی می‌رود. این حالت به‌طور معمول هنگامی رخ می‌دهد که جامعه توسعه نیافته‌ای با جامعه‌ای بزرگتر و بسیار توسعه یافته تماس می‌یابد. بسیاری از اعضای جامعه توسعه نیافته، تحت تأثیر ثروت و قدرت جامعه پیشرفته‌تر قرار می‌گیرند و یا بدانجا مهاجرت می‌کنند یا مشتاقانه به پذیرش عادات و رسوم آنجا روی می‌آورند. چنانچه این گرایش‌ها گسترش یابد، ساختارهای نهادین جامعه توسعه نیافته به تدریج سست و میان تهی می‌شود و سرانجام از هم می‌پاشد (لنسکی ۱۳۶۹: ۱۲۳).

البته در چنین وضعیت، بی‌سازمانی فرهنگی و اجتماعی یا انسجام پایین اجتماعی برای همیشه دوام نمی‌یابد و پس از مدتی نظم جدیدی شکل می‌گیرد که عناصر و اجزای فرهنگی و ترکیب آن‌ها، با نظام فرهنگی و اجتماعی قبلی اختلاف فاحش دارد، خاصه اگر نظام ارزشی جامعه و یا اولویت‌های ارزشی آن دگرگون شده باشد. به عبارت دیگر، در چنین شرایطی مساعدترین زمینه برای نفوذ و پذیرش عناصر و اجزای فرهنگی بیگانه و دگرگونی اساسی نظام فرهنگی وجود دارد. زیرا نظام فرهنگی قدرت سازگاری خود را از دست داده و توان تأمین نیازهای اساسی مردم را ندارد و مکانیسم‌های تداوم فرهنگی، که فوقاً اشاره شد، نیز کارایی خود را از دست داده‌اند.

ج) انسجام متوسط، حالت متعادل یک نظام فرهنگی کارا و با قدرت سازگاری بالا را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر، رابطه میزان انسجام و سازگاری فرهنگی رابطه‌ای غیر خطی می‌باشد. در این حالت در عین اینکه اجزای نظام فرهنگی از هم تفکیک شده و از درجه‌ای از آزادی نسبی و استقلال برخوردارند، همبستگی متقابل بین آنها برقرار است. چنین نظام فرهنگی از پویایی، خلاقیت، و سازگاری بالایی برخوردار بوده و توان لازم را در ایفای کارکردهای خود خواهد داشت، وضعیتی که در غالب کشورهای جهان سوم وجود ندارد.

نگاهی دیگر به روابط اجزای نظام فرهنگی برای روشن شدن این مطلب ضرورت دارد. همچنان‌که قبلاً اشاره شد، اجزای نظام فرهنگی روابط متقابل یکسانی ندارند و میزان تغییرپذیری آنها نیز به یک اندازه نمی‌باشد. از جمله، بعد مادی فرهنگ معمولاً سریعتر از بُعد مادی آن دگرگون می‌شود. معمولاً، مردم پس از شکست و تردید و مقاومت اولیه، تکنولوژی جدید را می‌پذیرند، اما هنجارها و ارزش‌های اجتماعی، که دو جزء مهم دیگر از نظام‌های فرهنگی هستند، به سادگی وسایل و ابزار قابل تغییر نیستند، و مردم تازمانی که از ناکارایی یا نادرستی آنها مطمئن نشوند از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کنند. زیرا آنها بخشی از شخصیت و نظام فکری مردم را تشکیل می‌دهند و

با عواطف آنها گره خورده‌اند، و درست و نادرست و حق و باطل را بر آنها روشن می‌نمایند و مسیر زندگی و اهداف آنها را تعیین می‌کنند. لذا وقتی نظام ارزشی افراد متزلزل شود تعادل روانی آنها به هم خورده و معنا و مفهوم زندگی برایشان مبهم می‌شود. به همین ترتیب، ارزش‌های اجتماعی، خاصه ارزش‌های اساسی یک جامعه، پایدارترین بخش نظام فرهنگی هر جامعه را تشکیل می‌دهد.

موضوعی که بسیار حائز اهمیت است رابطه بین تفکیک ساختاری و انسجام اجتماعی است. منظور از تفکیک ساختاری «به وجود آمدن واحدهای اجتماعی تخصصی‌تر و مستقل‌تر است» (سملسر ۱۹۶۴: ۲۵۶). در یک نظام فرهنگی که میزان انسجام بالایی دارد، میزان تفکیک اجتماعی و فرهنگی در سطح پایینی است. مثلاً، ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی به درستی از هم تفکیک نشده‌اند و میزان استقلال آنها از یکدیگر بسیار کم است. چنین نظامی در برابر تغییر مقاومت می‌کند و در عین حال توان سازگاری با تغییرات محیطی را نیز ندارد و در نتیجه در مواجهه با دگرگونی‌های شدید محیطی محکوم به ازهم‌پاشیدگی و زوال خواهد بود.

در جوامع مدرن، همگام با تقسیم کار و تفکیک ساختاری تدریجی، اجزای فرهنگی نیز از هم تفکیک شده و میزان استقلال و آزادی نسبی آنها افزایش می‌یابد. در این صورت میزان انسجام اجتماعی و فرهنگی این جوامع کمتر از جوامع سنتی بوده ولی امکان دگرگونی و سازگاری یک جزء بدون ضرورت همان میزان دگرگونی در اجزای دیگر وجود دارد. به عبارت دیگر، در چنین وضعیتی ممکن است هنجارهای اجتماعی به مقدار زیادی تغییر یابند ولی ارزش‌های اجتماعی تغییر جزئی یافته و یا بدون تغییر باقی بمانند. چنین فرهنگی پویایی و سازگاری لازم را در تغییرات محیطی دارا بوده و به سادگی دچار بحران و بی‌سازمانی نمی‌گردد.

در کشورهای جهان سوم، در اثر فرایند نوسازی اقتصادی و اجتماعی، تفکیک اجتماعی قابل توجهی صورت گرفته است (سملسر ۱۹۶۴)، اما تأخر فرهنگی قابل

ملاحظه‌ای در این زمینه وجود دارد، به طوری که میزان تفکیک اجزای نظام فرهنگی کمتر از حد لازم می‌باشد. چنین وضعیتی نظام فرهنگی را از ایفای کارکردهای خود عاجز نموده و آن را فاقد کارایی لازم می‌نماید و در نتیجه گرایش مردم به پذیرش عناصر فرهنگی بیگانه افزایش می‌یابد.

مشکل‌ترین وضعیت، عدم تفکیک نظام ارزشی از دیگر اجزای نظام فرهنگی، خاصه از هنجارها و نقش‌های اجتماعی است که مسائل بسیاری را ایجاد می‌کند. ارزش‌های اجتماعی، مربوط به اعتقادات و باورهای عمیق مردم هستند، و آنها احساس تعهد شدیدی در حفظ و تحقق ارزش‌ها در زندگی خود می‌کنند. بی‌احترامی به آنها و خدشه‌دار شدن آنها احساسات و عواطف مردم را جریحه‌دار می‌نماید. به علاوه، تعداد ارزش‌های اجتماعی مهم و محوری در جامعه زیاد نیستند و مردم روی آنها توافق زیادی دارند. اما هنجارها و نقش‌های اجتماعی، که مربوط به رفتارهای مورد قبول جامعه‌اند، به مقدار زیادی تابع شرایط محیطی می‌باشند، و چون تعداد آنها نیز بسیار زیادتر از تعداد ارزش‌های اجتماعی است، میزان وفاق روی آنها کمتر از ارزش‌های اجتماعی است، به طوری که گروه‌های مختلف اجتماعی ممکن است از هنجارهای متفاوتی تبعیت کنند.

مشکل مهمی که عدم تفکیک ارزش‌های اجتماعی از هنجارها ایجاد می‌نماید این است که هنجارها ارزش به حساب آمده و همانند ارزش‌های اجتماعی تقدس و احترام بالایی را می‌طلبند. در این صورت، هر نوع تخطی از هنجارها و ایراد به آنها در حکم تخطی از ارزش‌های اجتماعی تلقی شده و با شدت با آن برخورد می‌شود. این وضعیت را بلاچنین تشریح می‌کند:

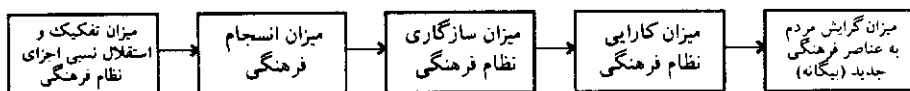
باید بین مذهب و ایدئولوژی، و بین ارزش‌های نهایی و روش‌های پیشنهادی عمل نمودن آنها (هنجارها) تفکیک قایل شد. در جوامع سنتی دستوری (تبعیدی) چنین تمیزی وجود ندارد. اختلاف نظر در خط‌مشی‌های اجتماعی، اختلاف در تعهدات مذهبی تلقی می‌شود. نوآوران اجتماعی طبعاً مرتدان مذهبی می‌شوند. اما در جوامع

مدرن بین سطوح مذهب و ایدئولوژی اجتماعی تفکیک وجود دارد و انعطاف پذیری در هر دو سطح را ممکن می‌سازد (سملسر ۱۹۷۱: ۳۲۱).

به قول سملسر: «در نتیجه این عدم تفکیک، نارضایتی‌های مشخص و جزئی از سازماندهی اجتماعی یک اعتراض مذهبی تلقی می‌شود، و یا به‌طور کلی اعتراض به ارزش‌های اجتماعی محسوب می‌گردد» (سملسر ۱۹۷۱: ۳۲۰).

از آنجا که تعداد هنجارها و نقش‌های اجتماعی، در مقایسه با ارزش‌های اجتماعی، بسیار زیاد می‌باشد و بیش از ارزش‌های اجتماعی باید خود را با تغییرات محیطی تطبیق دهند، ارزشی شدن آنها از یک طرف مانع دگرگون شدن و تحول طبیعی هنجارها می‌شود و در نتیجه میزان کارایی نظام فرهنگی کاهش می‌یابد، و از طرف دیگر، چون امکان وفاق بالای اجتماعی روی هنجارها وجود ندارد، ارزش‌های اجتماعی زیر سؤال رفته و مورد تردید قرار می‌گیرند، و با توجه به محوری بودن ارزش‌ها در نظام فرهنگی و نظام اجتماعی، کل نظام فرهنگی و اجتماعی آسیب پذیر می‌گردد. عدم توافق و یا تضاد روی ارزش‌های مهم اجتماعی شکاف‌های مهمی در نظام فرهنگی و اجتماعی ایجاد کرده و آنها را به سوی ازهم پاشیدگی می‌برد. همچنین «تغییر در ارزش‌های اساسی منجر به تغییر در تعریف هنجارها، سازمان‌ها و امکانات شده (سملسر ۱۹۷۱: ۳۳) و جامعه را در مسیر هیجان‌ها و نهضت‌های اجتماعی و بی‌سازمانی قرار می‌دهد».

بنابراین، اگر قرار است در یک جامعه پیچیده و مدرن امروزی، علی‌رغم دگرگونی‌های سریع و وسیع، نظام فرهنگی استحکام لازم را دارا باشد، باید ارزش‌های اجتماعی از هنجارها و دیگر اجزای نظام فرهنگی تفکیک شود، تا هم امکان سازگاری لازم به اجزای نظام فرهنگی داده شود، و هم امکان به وجود آمدن وفاق بالای اجتماعی بر روی ارزش‌های مهم اجتماعی ایجاد شود. در غیر این صورت کل نظام فرهنگی و اجتماعی آسیب پذیر شده و زمینه مساعدی برای گرایش به ارزش‌ها و هنجارهای بیگانه و نفوذ آنها در جامعه فراهم می‌گردد.



نمودار شماره ۳: رابطه سازگاری و انسجام و کارایی نظام فرهنگی

نتیجه‌گیری بحث و اشاره‌ای به مورد ایران

در این مقاله پس از تعریف مفهوم فرهنگ و مرور کارکردهای مهم نظام فرهنگی، چگونگی دگرگونی فرهنگی مطرح شد و در نهایت زمینه‌های نفوذ عناصر بیگانه مورد بررسی قرار گرفته و نتایج زیر حاصل شد:

۱. نظام‌های فرهنگی، در همه سطوح و با همه ابعاد و اجزای خود، تحت تأثیر عوامل درونی و بیرونی، ضرورتاً همواره در حال تغییرند. بنابراین، طبعاً نظام فرهنگی ایران نیز در حال دگرگونی بوده و خواهد بود.

۲. نظام‌های فرهنگی، از نظر میزان کارایی و قدرت سازگاری و انسجام، و یا به طور کلی از لحاظ توانمندی، با هم اختلاف داشته و دارند، و میزان این توانمندی در مقایسه با هم و در طول زمان در حال دگرگونی می‌باشد. نظام فرهنگی ایران نیز از این قاعده مستثنی نیست. یعنی میزان قدرت و توان آن در طول حیات خود و در مقایسه با فرهنگ‌های دیگر متغیر بوده و خواهد بود.

۳. نظام‌های فرهنگی همجوار همواره با هم در رقابت بوده و، به اشکال گوناگون، سعی در نفوذ در یکدیگر داشته‌اند. از این رو، طبیعی است که در رقابت و برخورد بین یک فرهنگ نیرومندتر و یک فرهنگ ضعیف‌تر، عناصر فرهنگ نیرومندتر مورد پذیرش مردم فرهنگ ضعیف‌تر قرار بگیرد و بدین ترتیب انتقال عناصر فرهنگی از یک فرهنگ به دیگری صورت پذیرد و باعث تغییر و تحول فرهنگی شود. مثلاً، در رقابت بین فرهنگ اسلامی و غربی در دوران قرون وسطی، به علت نیرومندتر بودن فرهنگ

اسلامی، عناصر بسیار زیادی از آن در فرهنگ ضعیف‌تر اروپایی نفوذ کرد و مورد پذیرش غربی‌ها قرار گرفت و سبب دگرگونی‌های وسیع در فرهنگ غرب شد. در آن زمان فرهنگ اسلامی، با توجه به همه شاخص‌هایی که در رابطه با توان و قدرت نظام فرهنگی مورد بحث قرار گرفت، فرهنگی نیرومند و پویا و کارا بود و در نتیجه توانست در همه فرهنگ‌های رقیب آن روز دنیا نفوذ کند و در آنها تأثیر گذارد، همچنان‌که خود نیز از فرهنگ‌های دیگر، من جمله فرهنگ ایران، تأثیر پذیرفت (هود جسون ۱۹۷۴).

مارشال هاجسون در این باره چنین می‌نویسد:

مسلمان‌ها تقریباً چیزی که به نظرشان ارزش فراگیری داشته باشد در غرب نیافتند، با وجود اینکه آنها از کشور دورتر چین در اوائل قرون وسطی تکنیک‌هایی اخذ می‌کردند و گاهی هم افکار انتزاعی از آنها می‌گرفتند. در مقابل، غربی‌ها رفتارها و مفاهیم فرهنگی متنوعی را از مسلمان‌ها اخذ و جذب کردند، و این عناصر اهمیت فوق‌العاده‌ای برای رشد فرهنگ غرب داشتند. این وام‌گیری اساساً به سبب قدرت برتر فرهنگ اسلامی بود (— هود جسون ۱۹۷۴: ج ۲، ۳۶۲).

فرهنگ ایران نیز همواره در رقابت با فرهنگ‌های همجوار خود بوده و رابطه تأثیر و تأثر با آنان داشته است. این فرهنگ در بیشترین دوران حیات خود فرهنگی نیرومند بوده و آثار عظیمی در فرهنگ‌های دنیا گذاشته است (— مطهری ۱۳۴۹ و فری ۱۹۷۵).

بنابراین، اگر اکنون در جامعه ما گرایش به پذیرش عناصر غربی وجود دارد، در عین حال که هجوم فرهنگی غربی‌ها را مورد توجه قرار می‌دهیم، باید بیش از هر چیز به بررسی وضعیت و قدرت نظام فرهنگی خود پردازیم و ضعف‌ها و آسیب‌پذیری‌های فرهنگ خود را شناسایی و درمان کنیم. چون رقابت و برخورد بین فرهنگ‌ها چیزی غیر عادی و غیر مترقبه نیست.

منابع

الف. فارسی

- پیرنیا، حسین. ۱۳۴۷. تفکر علمی و توسعه اقتصادی و اجتماعی، تهران: انتشارات مروارید.
- پیگولوسکا، و دیگران. ۱۳۵۴. تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- حکیمی، محمد رضا. ۱۳۷۰. کلام جاودانه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ستاری، جلال. ۱۳۶۶. در قلمرو فرهنگ، تهران: شرکت نشر ویس.
- شعبانی، رضا. ۱۳۶۹. مبانی تاریخ اجتماعی ایران، تهران: نشر قومس.
- کوزر، لوئیس. ۱۳۶۸. زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- گی‌روشه. ۱۳۷۰. کنش اجتماعی، ترجمه دکتر هما زنجانی‌زاده، مشهد: دانشگاه مشهد. ۱۳۷۰.
- لسکی، گرهارد وجین. ۱۳۶۹. سیر جوامع بشری، ترجمه دکتر ناصر موفقیان، تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- لیتون، رالف. ۱۳۳۷. سیر تمدن، ترجمه پرویز مرزبان، تهران: دانش.
- مطهری، مرتضی. ۱۳۴۹. خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: انجمن اسلامی مهندسين.
- نهیض الفصاحه، ۱۳۷۰. گردآوری و ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: ۱۳۷۱.
- واگو، استفان. ۱۳۷۳. درآمدی بر نظریه‌ها و مدل‌های تغییرات اجتماعی، ترجمه احمد رضا غروری‌زاد، تهران: موسسه انتشارات جهاد دانشگاهی.
- هانتینگتون، ساموئل. ۱۳۷۲. «رویارویی تمدن‌ها»، مترجم مجتبی امیری. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۷۰ - ۶۹.

ب. لاتینی

- Carneiro, Robert L. 1972. «Cultural Adaptation», *The Encyclopedia of The Social Sciences*, pp. 551 - 554.
- Faris, Robert E. L. 1964 «Contemporary and Prospective Social Disorganization» *Social Change, Sources, Patterns, and Consequences*, ed. By Amitai and Eva Etzioni, **Basic Books**, pp. 413-417.

- Frye, Richard N. 1975. *The Golden Age of Persia*, London: Weidenfeld and Nicolson.
- Heine-Geldern, Robert. 1972. «Cultural Diffusion», *The Encyclopedia of The Social Sciences*, pp. 164-173.
- Hodgson, Marshall G.S. 1974. *The Venture of Islam, Conscience and History in a World Civilization*, University of Chicago Press.
- Kroeber, Alfred L. 1964, «Diffusionism» ed. A. Etzioni, *Basic Books, In Social Change*, pp. 142-146.
- Levine, Donald N. 1972. «Cultural Integration», *In the Encyclopedia of the Social Sciences*, pp. 372-380.
- Ogburn, Willian. 1964. «The Hypothesis of Cultural Lag», ed., by A. Etzioni, *Basic Books In Social Change*, pp. 459-462.
- Parsons, Talcott. 1951. *The Social System*, New York The Free Press.
- Smeler, Neil J. 1971. *Theory of Collective Behavior*, New York The Free Press.
1964. «Towrad a theory of Modernization», ed. by A. Etzioni, *Basic Books, In Social Change*, pp. 258-274.
- Spiro, Melford. 1972. «Culture and Personality», *In The Encyclopedia of The Social Sciences*, pp. 558-563.
- Thompson, Michel. et. al. 1990. *Cultural Theory*, Boulder, Colorado, Westview Press.
- Vogt, Evon. 1972. «Culture Change», *The Social Sciences*, pp. 554-558.
- Wallerstein, Imanuel. June 1990. «Culture as The Ideological Battleground», *In Theory, Culture And Society*, vol. 7, No. 2-3.
- White, Leslie. 1973. *The Concept of Culture*, Burgess Publishing Co.